



برای آنکه  
آدمه ایم

صفحه ۷

جان دلم کجاستی؟

صفحه ۹

درخت  
هفتاد  
ساله

صفحه ۴



«من احساس طفیلی بودن می‌کنم در این ساختار. من زیادی‌ام؛ چرا؟ چون جامعه نیازی به تفکر نداره ولی برایش فوتبال مهمه...!» اولین بار که این عبارت را از بیژن عبدالکریمی شنیدم بسیار تعجب کردم که چرا یک فیلسوف باید خود را با یک فوتبالیست مقایسه کند. برخی از دوستان نیز این مقایسه را مبتذل خواندند اما اگر منصفانه به ماجرا نگاه کنیم وضعیت ما اصولاً «مبتذل» هست. اظهار نظر این متفکر نیز باید در همین قالب باشد. ابتذال چنان سرتاپای جامعه را گرفته که گران سنگ‌ترین داشته بشری یعنی «تفکر» برای دیده شدن، چاره‌ای ندارد جز اینکه خود را کنار یک سرگرمی معمولی (که البته به لطف همین ابتذال تبدیل به صنعت و مافیایی جهان‌خوار شده است) قرار دهد تا به انسان (که روزی حیوان ناطق و اندیشمند خوانده می‌شود!!) یادآوری کند چقدر ارزش اندیشه‌ورزی در جامعه انسانی پست و سخیف شده است. این فیلسوف شکایت دارد از جفایی که مردم (انسان‌هایی که فصل ممیزه‌شان اندیشه است) در حق اندیشه روا داشته‌اند. هر چیزی ارزشی فی‌نفسه دارد اما در نهایت ما انسان‌ها هستیم که قادریم بی‌ارزش‌ترین امور را گران‌بها و قیمتی‌ترین‌ها را پست کنیم. گاه چنین توهم می‌شود که منتقدین وضع فرهنگ، چشم به ثروت سلبریتی‌ها دارند و از سر غیظ این چنین اظهار نظرهایی می‌کنند. اما این سخیف‌ترین تحلیلی است که می‌توان از این وضعیت بغرنج ارائه داد. کسی در پی غصب ثروت دیگری نیست. اندیشمند در پی عدالت است. بزرگترین آرمان تفکر یافتن عدالت و جایگاه به حق هر چیزی است. فقط عبدالکریمی اندیشمند نیست که چند متر خانه از خود ندارد بسیاری از ما هم در این کشور سهمی از خاک برای خانه‌مان نداریم اما روز به روز به ترویج ابتذال کمک می‌کنیم. مبتذل‌ترین افراد را ارزشمند می‌کنیم تا حلقه‌ای از قدرت و ثروت و شهرت حول ایشان شکل بگیرد و در نهایت همه ما را بلعند (البته اکنون در همان وضع هستیم، برخی را در رسانه‌ها «شاخ» و ثروتمند کرده‌ایم تا خود را با همان ثروت زیبا کنند و به ریش‌ندارهایی که در آرزوی زیبایی هستند بخندند!!). تمام این اتفاق‌های بی‌معنا فقط حاصل یک چیز است: «اندیشه در این کشور جایگاهی ندارد».

قدمت در تقسیمی ساده قوای نفس را به عقل و شهوت و غضب تقسیم و حالت «انسانی» را چنان تصویر می‌کردند که اسب و سگ شهوت و غضب تحت قدرت عقل قرار گرفته‌اند؛ هر انسانی که عقلش تابع شهوت و غضبش قرار گیرد از مقام انسانی نزول کرده و به حیوانیت گراییده است. حال با خود بیاندیشیم در جامعه چه می‌گذرد؟ به چه ارزش می‌دهیم؟ عقلانیت چه میزان از زندگی ما را در بر گرفته است؟ افرادی که شبان و روزان در مجازی دنبال می‌کنیم نماد کدام یک از قوای بشری‌اند؟ اندیشمندانی فروتن هستند یا بت‌هایی از شهوت و غضب؟! آنچه گفته شد جنبه‌ای از ابتذال بود که بیشتر بین عموم مردم رواج دارد اما وای به روزی که بی‌عقلی میان صاحبان قدرت رایج شود. جلوه دردناک این نابخردی و غلبه غضب، اخراج همین اندیشمند از دانشگاه است!! اندیشه‌ورزی و برخورد با اندیشه‌های مختلف است که عقل آدمی را وسعت می‌دهد و از قفس جزم‌اندیشی بیرون می‌آورد. اثر دیگر اندیشه‌ورزی ایجاد حس مدارا در آدمی است زیرا

«عقل» می‌فهمد هر انسانی اندیشه‌ای دارد و این عقل با همه قدرتمندی، چقدر می‌تواند خطا داشته باشد؛ پس توهم «خود حق‌پنداری» را هم از انسان می‌گیرد. حال در نظر بگیرید اتفاقی را که برای این استاد دانشگاه افتاده است. بنابه گزارش ایشان و آنچه در اخبار آمده این اتفاق حاصل تعصب کور و عدم تحمل نگاه مخالف بوده که منجر به ارتکاب رفتارهایی قبیح از جمله دروغ و افترا و بهتان شده و در نهایت به اخراج این استاد انجامیده است. انحطاط فرهنگی یک روزه اتفاق نیافتد، قاعده عالم هستی این است که هر چیزی تدریجی مسیر خود را طی کند. سال‌هاست اخراج و گرفتن تریبون از صاحبان اندیشه و بهادادن به شبه‌استادهایی عوام فریب وضع جامعه را به روزی کشانده که «دانایی» و «تعقل» نه فضیلتی انسانی که امری انتخابی و یک سبک زندگی در کنار دیگر سبک‌های زندگی دیگر شده است!!

چندروزی است که اخبار دردناک افغانستان و مقاومت مظلومانه پنجشیری‌ها سبب رنج و محنت هر شنونده حق‌جویی می‌شود. اما طالبان که این قدر ترسناک است مانند لشکر «ارک» [۱] از اعماق زمین بیرون نیامده‌اند! انسان‌هایی عادی هستند که به هر جهت از نعمت اندیشیدن محروم مانده‌اند و متأسفانه همین بی‌عقلی برایشان تبدیل به ارزش شده است. طالبان همین الان درباره زنان سخنانی می‌گوید که شاید به مخیله پاپ‌های قرون وسطی هم نرسد. این حاصل هوش کم نیست حاصل استفاده نکردن از عقل است. حاصل مواجه نشدن با تفکرات دیگر است. زمانی هم که این افراد به قدرت می‌رسند شروع به حذف می‌کنند. طالبان‌نیم زندگی در کوه و ریش بلند و پابره‌نه در کوهستان دویدن نیست؛ طالبان به زور زن را زیر برقع کردن و سر بریدن نیست. طالبان هر صاحب قدرتی است که صدای مخالف را دوست ندارد بشنود و به نحوی از او انتقام می‌گیرد. طالبان کسی است که از خون و جان مردم مایه می‌گذارد تا عقده‌گشایی سیاسی کند، طالبان کسی است که در آلمان علیه پروتکل بهداشتی تظاهرات می‌کند و مردم را از واکسن زدن بر حذر می‌دارد، طالبان کسی است که علم را بدون دانش کافی در همان زمینه به تمسخر می‌گیرد؛ طالبان گروهی صنعتی است که از شهوت مردم ثروت اندوزی می‌کند، طالبان شارلاتان اینستاگرامی است که به هیچ‌گزاره اخلاقی باور ندارد و هر کاری را برای کسب درآمد مجاز می‌داند، از نمایش اندام تا با ولع غذا خوردن و نمک به زخم گرسنگان پاشیدن و شاید بی‌شمار طالبان دیگر. ما عادت کرده‌ایم اندیشه‌ها را به لباس بشناسیم اما انتزاعی‌تر (عقلانی‌تر) که به

موضوع نگاه می‌کنیم می‌فهمیم طالبان‌یسم یک چیز بیشتر نیست و آن بی‌خردی است. افغانستان قربانی ناجوانمردی قدرت‌ها شد و به دست تحجر و ارتجاع افتاد. اما این بیماری در تمام جهان وجود دارد. شاید در کشور ما پتانسیل رشد

بیشتری داشته باشد. می‌توان بی‌اعتنا بود و خسته و ناامید از تغییر به همان ابتدال هرروزه و سرگرمی با مهملات پست بین‌المللی تن داد یا تلاش کرد تا دست کم شان انسانی خود را حفظ کرد. کسی مدعی تغییر جامعه و انقلاب فرهنگی نیست اما

موضوع نگاه می‌کنیم می‌فهمیم طالبان‌یسم یک چیز بیشتر نیست و آن بی‌خردی است. افغانستان قربانی ناجوانمردی قدرت‌ها شد و به دست تحجر و ارتجاع افتاد. اما این بیماری در تمام جهان وجود دارد. شاید در کشور ما پتانسیل رشد

[۱] موجودات تخیلی و شیطانی در جهان کتاب‌های ارباب حلقه‌ها

از امید صحبت کردن به

همان اندازه سخت است که بخواهی امیدوار باشی و امیدوار بمانی!

اما چاره‌ای نیست، چرا که نمی‌خواهیم تنها زنده باشیم و می‌خواهیم زندگی کنیم!

و آدمیزادی که می‌خواهد در پی زندگی باشد به امیدواری مبتلا

می‌شود؛ اما این ابتلا به امیدواری هم می‌تواند شیوع کند؟

در لحظات سخت زندگی، لحظاتی که رنجی را در اعماق وجودت احساس می‌کنی و نقاط

عطف زندگی تو می‌شوند و به امیدواری مبتلا می‌شوی و شروع به تکثیر امیدهایت می‌کنی.

اما امیدوار بودن درد دارد چون که برای آدمی همیشه در زندگی ناامیدی‌ها

ملموس‌تر بودند، انگار امیدوار بودن مثل خلاف جریان آب بودن است!

اما این همه روایت من از امید و امیدوار بودن قرار است به کجا برسد؟

این روایت از امیدواری را من در کنار آدم‌هایی که در میان رنج‌هایشان

در جستجوی زندگی هستند، در حال تجربه کردن هستیم.

آدم‌هایی که شاید در یک نقطه امن هستند اما گاهی مکث می‌کنند

و درمقابل همه نقاط امن فکری خود علامت سوال می‌گذارند!

در همین لحظات که می‌خواهند به بن‌بست برسند و آن نقاط امیدواری سابق

که دیگر به کارشان نمی‌آیند و اضطراب وجودی‌شان نمایان می‌شود اما تجربه

زیسته خودشان و همه آدم‌های انجمن به کارشان می‌آید تا به خود اجازه دهند اشتباه

کنند، شکست بخورند، به استیصال برسند، ضعیف بودن و سکون موقتی را تجربه

کنند؛ اما ما اینجا، کنار هم یاد می‌گیریم برای قوی ماندن باید ضعیف شد و برای ادامه

دادن گاهی باید سکون را تجربه کرد و برای بیشتر زندگی کردن به خود اجازه اشتباه می‌دهیم.

ما کنار هم یاد گرفتیم حرکت کردن اشتباه بهتر از رکود است چرا که

حرکت کردن باعث می‌شود به سمت کمتر اشتباه کردن بریم!

و گاهی باید از امیدهایمان ناامید شویم چرا که اصالت با امیدوار بودن است نه با امیدها!

ما این‌جا یکدیگر را به امیدوار بودن محکوم می‌کنیم!

محکومان به امیدواری



سمانه جمعه پور  
کارشناسی علوم سیاسی، ۹۸  
دبیر فرهنگی انجمن اسلامی دانشجویان





فکر اولیه تاسیس انجمن اسلامی دانشجویان را می‌توان به تلاش‌های نیروهای مذهبی دانشگاه تهران در ابتدای دهه ۱۳۲۰ برای شکستن جو غالب چپ مارکسیست دانست. شناخته‌ترین چهره بنیان‌گذاران اولیه انجمن اسلامی مهندس بازرگان است. با گسترش نهضت اسلامی به دانشجویان مسلمان در سایر دانشگاه‌ها هم به سامان‌دهی فعالیت خود در قالب انجمن اسلامی پرداختند و به طوری که می‌توان یکی از اصلی‌ترین عامل‌های پیروزی انقلاب را دانشجویان انقلابی انجمن اسلامی دانست. پس از پیروزی انقلاب در تابستان ۱۳۵۸ انجمن اسلامی دانشگاه‌های مختلف که تا آن روز قوت گرفته بودند ملاقاتی با امام خمینی(ره) ترتیب دادند و ایشان در آن دیدار فرمودند «بروید و تحکیم وحدت نمایید.»

به این ترتیب انجمن‌های اسلامی در اتحادیه دفتر تحکیم وحدت کنار هم گرد آمده و آغازگر تاریخ پرفراز و نشیبی شدند به صورتی که در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ شمسی اتفاق مهمی را نمی‌توان بدون حضور دفتر تحکیم مشاهده کرد. مهم‌ترین محورهای فکری فعالیت انجمن‌های اسلامی در آن زمان می‌توان اسلام‌گرایی، خط امام و عدالت‌خواهی دانست که این محورها به صورت مکتوب در مرامنامه تحکیم موجود است. مرامنامه‌ای که سال‌ها مورد وثوق تمام انجمن‌های اسلامی بوده است.

مهم‌ترین اتفاقاتی که اسم انجمن‌های اسلامی با آن عجین است شامل تسخیر سفارت آمریکا، انقلاب فرهنگی، تشکیل سپاه و جهاد سازندگی، پیروزی در مجلس سوم، شکل‌گیری جنبش دوم خرداد و پیروزی محمد خاتمی و حوادث کوی دانشگاه ۱۸ تیر ۷۸ دانست. به طوری که امروزه بسیاری از فعالین سیاسی و اجتماعی ایرانی در داخل و خارج و در جریان‌های متفاوت سابقه عضویت در انجمن‌های اسلامی را دارند. در انتهای دهه‌ی هفتاد با توجه به حضور پررنگ سیاسی انجمن‌های اسلامی و تغییرات مطالبات اجتماعی در شهرها تغییراتی و اختلافاتی نیز در گفتمان انجمن‌های اسلامی بروز کرد هر چند که سال‌های ابتدایی دهه‌ی هفتاد بخشی از دانشجویان حامی دولت راست‌گرا و محافظه‌کار وقت به سرکردگی حشمت‌الله طبرزدی از دفتر تحکیم جدا شده بودند اما به علت نداشتن بدنه و کوچک بودن این ماجرا، اکثریت تاریخ‌نگاران جنبش دانشجویی ایران اولین انشعاب رسمی از دفتر تحکیم را ایجاد اتحادیه انجمن اسلامی‌های دانشجویان مستقل در سال ۷۸ می‌دانند.

اما جرقه‌های انشعاب اصلی در سال ۸۰ و اختلاف بر سر حمایت از خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری بود. طیف سنتی به رهبری منوچهری و سید مهدی طباطبایی حامی خاتمی در انتخابات بودند و طیف مدرن به رهبری علی افشاری از شعار عبور از خاتمی حمایت میکردند. این اخلاف نظرها که ریشه در مسائل مهم‌تر فکری و اعتقادی داشت روز به روز بیشتر شد و در نهایت با تشکیل دو نشست مجزا در اسفند سال ۸۰ به ترتیب در دانشگاه‌های شیراز و علامه، دفتر تحکیم به دو طیف شیراز و علامه مشتق شد اتفاقی تلخ که سر آغاز افول ستاره انجمن‌های اسلامی بود و امروز هر چند تعداد اندکی از انجمن‌های اسلامی توانسته‌اند از دوران تاریک سابق گذر کرده و به فعالیت ادامه دهند و انجمن‌های شکل گرفته پس از آن دوران نوپا و سست هستند اما تجربه سه دهه حضور اجتماعی و سیاسی دانشجویان تجربه مهم و سنگین و مناسبی برای فصل جدیدی از فعالیت‌های دانشجویی است.

**برخی از مهم‌ترین نکاتی که از نظر نگارنده در این دوران باید مدنظر فعالین دانشجویی انجمن‌های اسلامی باشد به شرح زیر است:**

- توجه به رشد و خودسازی نیروهای مجموعه‌های دانشجویی یکی از مهمترین نکات است که عدم توجه به آن هزینه‌های سنگینی در دهه ۸۰ برای فعالین دانشجویی داشت.
- توجه به قوام تشکیلات برای حفظ و ادامه حیات مجموعه به عنوان یک رکن اساسی تمرین دموکراسی و جامعه مدنی در دانشگاه و جامعه.
- حراست از حدود گفتمان اسلام‌گرایی و دموکراسی‌خواهی توأمان انجمن اسلامی و پاسداری از مرامنامه دفتر تحکیم به عنوان میثاق تاریخی انجمن‌های اسلامی.
- عدم ورود به دعوای سیاسی و جناحی به صورت عضو یک جناح سیاسی و حراست از جایگاه فراجناحی انجمن اسلامی به عنوان تشکلی که از لحاظ زمانی از اصولگرایی و اصلاح طلبی قدیمی‌تر است. در واقع می‌توان گفت محدود کردن گفتمان انجمن اسلامی در یکی از جناح سیاسی، حذف بخشی از تاریخ و هویت انجمن اسلامی است.
- توجه به دغدغه‌های دانشجویی و مردمی و پرهیز از جدایی از بطن جامعه و گرفتار مسائل انتزاعی شدن.
- واقع‌نگری در مورد جایگاه انجمن‌های اسلامی به عنوان یک تشکیلات دانشجویی و بخشی از جنبش دانشجویی و پرهیز تمامیت‌خواهی که این امر ناشی از مشاهده نتایج نگاه‌های خاص مثل پارلمان دانشجویی و القاب پرطمطراق چون رهبری جنبش دانشجویی در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ است. در پایان با یادآوری آغاز راه انجمن اسلامی متذکر می‌شوم که هویت اصلی و هسته گفتمان انجمن اسلامی، اسلام‌گرایی بوده و هر گونه فعالیت در این مجموعه باید با پیش فرض یک تشکل مذهبی و (برمدار قواعد اخلاقی و آرمان‌های اجتماعی اسلام چون عدالت و آزادی) و در مراتب بعدی به عنوان تشکل سیاسی سامان یابد.



برای من آغازش پیدا نیست، نمی‌توانم بگویم که چه زمانی انجمنی شدم.

آن لحظه که در غرفه ورودی‌ها دیدمشان؟ یا آن لحظه که مرا به جمع خودشان دعوت کردند یا آن لحظه‌ای که برای سخنرانی در آمفی‌تئاتر مهندسی انتخاب شدم. از روز اول با افراد مختلفی از این فضا هم‌صحبت شدم. هر یک کار خود و دغدغه خود را داشت. در جمع‌مان گاهی یکی از ما دچار مشکلی می‌شود، علامه دهر نیستیم اما همیشه سعی کردیم به هم مشاوره دهیم و گره‌ای از کار هم باز کنیم و اگر هم خودمان موفق نشویم فردی را به هم معرفی می‌کنیم. یکی دغدغه فکری و اعتقادی دارد، یکی مشاوره شغلی می‌خواهد و دیگری نیازمند مشاوره ازدواج! از شیر مرغ تا جان آدمیزاد... در هر زمینه هم حداقل یک نفر پیدا می‌شود که کارمان را در اهداف کوتاه مدت‌مان راه بیندازد. اوایل از خود می‌پرسیدم اینها مگر بی‌کارند بشینند پای دغدغه و دردودل‌های من؟! کار و زندگی خودشان را دارند... به آنها چه! برای چه اذیت‌شان می‌کنی؟ بعدها دیدم که کارشان همین است. آغازش پیدا نیست چرا که یک شبه و به واسطه یک برنامه هم اتفاق نیفتاد. روند و سیری طولانی داشت و گویی هر بار فهم و درکی از این محیط درونت انباشته می‌شد. نگاه که می‌کنی، به یکباره متوجه می‌شوی که بعد از یک سال چقدر عوض شده‌ای. چیزهایی یاد گرفته‌ای که هیچ کلاس درسی یادت نمی‌دهند. درس تعامل و سازش، درک و فهم افراد، کنترل خشم و... هر کس به سهم و ظرفیت خودش از این درخت هفتاد ساله برداشت می‌کند. یکی به دنبال توسعه فردی مثل مسئولیت‌پذیری و اعتماد به نفس است و دیگری به دنبال کسب مهارت در زمینه‌ای خاص، فرد دیگری دنبال کسب نام و گسترش شبکه‌های ارتباطی. اینکه از این بستر چه برداشت کنید خودتان دانید و خودتان خواهید. تشکل هویت‌محور و تشخص‌محور تنها ما را راهنمایی می‌کند تا بهترین نوع خودمان را به بار نشانیم. این همان چیزی است که شاید انجمن اسلامی را از بقیه تشکل‌های دانشگاه فردوسی جدا می‌کند. آرمان انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه فردوسی تنها آرمانی سیاست‌زده و فرهنگ‌زده و آمیخته به اسلام و مذهب نیست. چه آنکه اعتقاد بر این است که اسلام هم تفاسیر مختلف و متفاوت دارد. مانند فلان انجمن با تزه‌های روشنفکران ولی پوچ آزادی خواهانه نیست. نه مانند یکی ظواهر و ویتترین زیبا دارد و نه مانند دیگری امتیاز و حمایت‌های کشوری (هر چند در مورد مثال دوم نمی‌توان در برابر اخلاص و اعتقاد جهادگونه‌شان به کاری که می‌کنند از انصاف خارج شد).

کوچک است چون معتقد است که ظرفیت انسان وسیع و گسترده است و برای این انسان بایستی وقت بسیاری خرج کرد. کوچک است چون می‌داند که ارزش شکوفایی آدمیت و هویت انسان نیازمند کار مداوم و پیوسته است. همه مجموعه خود رو در جهت ظهور و بروز رشد فردیت و هویت خودبنیاد انسان‌ها بسیج می‌کند. تا در نهایت بداند که از کجا آمده و آمدنش بحر چه بود؟ چی می‌خواهد و چه نمی‌خواهد؟ انسانی که در زمین خلیفه قرار داده شد تا به بهترین نوع خودش دست پیدا کند و بالاترین حد اعلاء خودش برسد. امیر باشد بر همه آنچه که در زمین از سفره نعمات و فرصت‌ها اعم از فرصت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار داده شد تا ابزاری باشد در جهت رشد و اعتلای مرتبه انسان. نه اهمیتی دارد که این انسان در ظاهر سیاسی اصولگراست و نه اهمیتی دارد که اصلاح‌طلب است و غیره و ذلک: ما برای انسان گرد آمده‌ایم و منظور از انسان هر انسانی است فارغ از هر عقیده‌ای مشروط به اینکه این انسان حق‌پذیر، منصف، و توان شنیدن صدای مخالف خود

را داشته و ضمن عدم برخورد تند و خارج از چارچوب عرف و قانون بتواند دست به کنشی مبتنی بر عقلانیت و انصاف، زده و در جهت بهبود و اصلاح جامعه و حاکمان در قالب کار جمعی حرکت کند. با این وجود دغدغه‌های اجتماعی و جمعی نبایستی فرد را از مهم‌ترین وظیفه و اولویت خودش یعنی تلاش در جهت رشد و خودشکوفایی خود و سپس نزدیک‌ترین حلقه افراد یعنی دانشجویان باز دارد. بلکه نقطه شروع تغییرات ابتدائاً از خود فرد، سپس افراد پیرامون فرد و سپس جوامع بزرگ‌تر است. از خودمان شروع کردیم که شورایی باشیم و سعی کنیم بی‌نیاز از فردی باشیم که حرف آخر را بزند. از خود شروع کردیم که فراجناحی باشیم و سخن هر طرف را به دور از هر تعصبی بشنویم ولو گاه به ناحق و به توهین. از خود شروع کردیم تا با عقاید مختلف در کنار هم کار کنیم چراکه معتقدیم همه‌مان مردم در یک کشتی بوده و هم‌سرنوشتیم. از

خود شروع می‌کنیم که نقطه آغاز خودمانیم، هدف خودمانیم و مقصد خودمان.

# کردیم تسلط خودمان از



محمد جولانی شکیب  
کارشناسی علوم سیاسی، ۷۸  
دبیر انجمن اسلامی دانشجویان

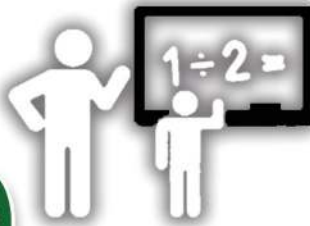


احمد یوسفی

کارشناسی ارشد فلسفه، ۹۳  
دبیرفرهنگی اسبق انجمن اسلامی دانشجویان

ویژه

# با فعالیّت دانشجویی



است که دانشجوی به سبب آگاهی و تجربه‌اش راه کنش در موارد مختلف را تا حدی آموخته‌است آن هم آموختن نظری بلکه عملی. مسئله فقر یکی از مهم‌ترین مشکلات جامعه امروزی است و اتفاقاً ارتباط به شدت وسیع و مستقیمی با امر سیاسی به طور عام و با حاکمیت به طور خاص دارد.

۳. این فعالیت خیریه‌ای می‌تواند در چند سطح باشد که همه سطوح آن مطلوب است لیکن با درجه‌بندی میان مراتب آن. حداقلی‌ترین سطوح آن همان کار مرسوم خیریه‌هاست، همچون تهیه ارزاق برای نیازمندان و عالی‌ترین سطوح آن تلاش برای رفع فقر در جامعه است. این تلاش برای رفع آن، که البته یک امر بسیار ایده‌آل می‌باشد، یکی از راه‌های عملی‌اش همین فعالیت در امور خیریه‌ای می‌باشد. اما باید دانست که در کنار حداقلی‌ترین سطوح آن می‌توان به سطوح بالاتر هم نگاهی داشت. در این میانه این حداقل و حداکثر، کارهای مختلفی وجود دارد که بستگی به اولویت آن دارد.

۴. اموری که ضربه سختی به فعالیت‌های خیریه‌های دانشجویی می‌زند:

یکم: صرفاً امری برای رفع عذاب وجدان خود نسبت به مسئولیتی که در قبال جامعه وجود دارد انجام شود.

دوم: جدای از امر سیاسی تلقی شود! این بسیار مهم است که مسئله فقر که یکی از عوامل اصلی آن تبعیض است که ارتباط وثیقی با امر سیاسی و حاکمیت دارد.

سوم: بدون هدف‌گذاری نسبت به اینکه در چه سطحی قرار است فعالیت شود.

چهارم: جایگاه آن را در تشکل مشخص نکنیم. این مسئله موجب این می‌شود که یا چنین فعالیتی کلاً بی‌هوده تلقی شود و یا اینکه تشکل معنایش را از دست بدهد.

پنجم: هدف از کار خیر پخش پول نیست. این اشتباه بسیار بزرگی است که رخ داده و می‌دهد به خصوص در خیلی از موسسات خیریه موجود. هدف اولیه در فعالیت خیریه‌ای تامین نیازهای فرد یا خانواده نیازمند است و این نیازها ربط مستقیم به پول دارد، اما توزیع پول راه آن نیست. حتی تامین نیازهای اولیه‌ای مانند تغذیه خانواده که جزو اهداف اولیه و بسیار مهم فعالیت خیریه‌ای است، شکل خاصی باید داشته باشد وگرنه مشخصاً فعالیت را دچار همان اشکال اول می‌کند. حتی میان توزیع غذای گرم و اقلام مورد نیاز برای تهیه غذا فرق وجود دارد.

ششم: ایجاد وابستگی چه نسبت به خود و چه نسبت به افراد نیازمند مطلقاً ممنوع. درست است که این رفت و آمدها باعث می‌شود که غلقه عاطفی ایجاد شود اما مشخصاً باید از ایجاد وابستگی جلوگیری کرد و البته این، غیر از این است که افراد نیامند بتوانند راحت صحبت کنند.

۵. کلام آخر اینکه موارد مذکور مهمترین نکاتی بود که باید بازگو می‌شد.

امام حسین علیه السلام: (نیاز مردم به شما از نعمت های خدا بر شما است.)

## نسبت فعالیت خیریه‌ای

در سطح شهر با تنوع گسترده‌ای از موسسات و گروه‌های خیریه مختلفی رو به رو هستیم. گروه‌ها و موسسات خیریه‌ای که وابسته به نهاد حاکمیت یا مردم هستند. معمولاً این سوال مطرح می‌شود که به رغم وجود موسسات خیریه متعدد چرا تعدادشان کمتر نمی‌شود که برعکس با افزایش تعدادشان مواجه هستیم؟

بنابر گزارشی تا سال ۹۲ حدود ۷۰۰۰۰ موسسه خیریه فعالیت داشته‌اند. آیا وجود این‌ها در جامعه منشاء اثر است یا خیر؟

اما این سوال، سوال اصلی نگارنده نیست! سوال اینجاست با وجود این همه موسسات در سطح شهر با حوزه‌های فعالیتی مختلف و برخی از آن‌ها با منابع مالی فراوان و گسترده، اساساً در دانشگاه نیاز است که فعالیت خیریه‌ای صورت بگیرد؟ آیا این نوعی موازی‌کاری با سایر نهادهای مختلف جامعه نیست؟ یا اینکه بهتر نیست خود دانشگاه خیریه‌ای مستقل داشته باشد- در دانشگاه فردوسی با حوزه فعالیت مشخص وجود دارد- و دانشجویان علاقه‌مند در آن فعالیت داشته‌باشند؟ و از این قبیل سوال‌ها!

برای پاسخ به این سوالات باید چند نکته را در نظر داشت!

۱. فعالیت دانشجویی به ویژه فعالیت در تشکل‌های سیاسی و صنفی، به نظر می‌رسد اساسش کسب آگاهی‌های بیشتر از طریق تجربه‌ی به کار انداختن دانسته‌های فعلی است. به عبارت دیگر دانشجوی به خاطر هم شرایط سنی که دارد و هم شرایط محیطی دانشگاه، دچار هیجانات متنوع بر اساس استعدادها و علایق مختلفی که دارد، می‌باشد. فعالیت دانشجویی به دانشجو این امکان را می‌دهد که هیجان‌اتش را به کار بگیرد تا روند آگاهی برای خودش شکل بگیرد. آگاهی نسبت به شرایط مختلف. اینکه تاکید کردم بر تشکل‌های سیاسی و صنفی (هرچند نافی باقی فعالیت‌های دانشجویی اعم از علمی و هنری نیست) به این خاطر است که این دو مورد از مواردی است که مستقیماً به زندگی اجتماعی فرد ارتباط دارد و به خصوص در تشکل‌های سیاسی یک روند تشکیلاتی هرچند ضعیف وجود دارد. اگر قرار است فعالیت دانشجویی صورت بگیرد قطع به یقین امور خیریه‌ای که مستقیماً با بخشی از جامعه در ارتباط است، یکی از همان روندهای آگاه شدن است.

۲. آگاهی مهم‌ترین امری است که دانشجو می‌تواند در فعالیت دانشجویی خودش به دست بیاورد و آگاهی او دقیقاً موثر در جامعه خواهد بود هرچند متأسفانه امروزه بیشتر فقط اسمی از فعالیت دانشجویی به معنای سیاسی و صنفی‌اش باقی مانده‌است، اسمی که تقریباً بی‌معناست، اما به هر صورت این آگاهی از آن جهت موثر

سرگردان در سالن های تودرتو دانشکده علوم اداری تاب میخوردم، دانشکده علوم اداری فضای جذابی داشت، در عین حال ساختمان مجموعه قدیمی بود و حتی قسمت هایی از دیوار های آسیب دیده بود، انگار دنبال یک نفر میگشتم که تنها باشه که بتونم چند تا سوال ازش بپرسم شاید که بتونم انتخاب معقولانه تری انجام بدم

با یکی دو نفر هم همینطوری گپ زدیم، زیاد حال و حوصله جواب دادن نداشتن، کلی جواب میدادن، جواب های یکی دو کلمه ای؛ کلماتی که احساس میکردم برای اینکه زودتر از سوال های یک دانش آموز بلا تکلیف نجات پیدا کنن به زبون می آوردن، انگار که خودشون هم توی اعماق اقیانوس ابهامات و مشکلات خودشون دست و پا میزدن و دیگه حوصله شنیدن مشکلات فرد دیگه ای رو نداشتن، تهش هم با یک جمله که «بین برادر تو چهار روز دیگه میخوای تشکیل خانواده بدی، تو پسری، چیزی که دوست داری رو بریز دور، برو یک جا که پول توش باشه»، سر و ته قضیه رو هم می آوردن.

احساس میکردم اون جواب ها برام ارزشی نداره، شاید بهشون حق میدادم، اونها وظیفه ای در قبال من و سوال های بیشمارم نداشتن، جواب دادن به من و وقت گذاشتن برای من شاید در ظاهر هیچ سودی برای اون افراد نداشت، اصلا من که وضعیتم هم مشخص نبود، دانشگاه هم که معلوم نبود کجا میخوام برم و اصلا کجا قبول میشم که بخاطر هم دانشگاهی یا هم رشته ای بودن هم که شده برای من از وقتشون هزینه کنن، که شاید روزی به دردشون بخورم، همه اینها با هم باعث شده بود که اون افراد رو سرزنش نکنم و بهشون حق بدم، آخرش هم ازشون تشکر کنم و براشون آرزوی موفقیت کنم.

واقعا شرایط سختی بود، سخت بود که بلا تکلیف خودت رو بین انتخاب های مختلف ببینی، افراد در این موقعیت میدونن که هر چقدر هم از قبل فکر کرده باشن و تصمیماتی گرفته باشن باز هم در میدان عمل و وقتی قراره که درباره چهار سال و شاید مسیر زندگیشون تصمیم بگیرن، چقدر افکار مختلف اونها رو به چالش میکشن و باهاشون زور آزمایی میکنن.

به بخش آموزش رفتم و یک گوشه نشستیم، واقعا سرشون شلوغ بود، همون حین از صحبت های یکی از دانشجو ها بر سر واحدهای درسیش با مسئول آموزش چک و چونه میزد، فهمیدم از بچه های علوم سیاسی، بعد از اتمام کارش رفتم تا چند کلمه باهاش صحبت کنم، برخوردش با بقیه افراد متفاوت بود و حاضر شد کامل به صحبت هام و دغدغه هام گوش کنه و کاملا ابهاماتم رو مطرح کردم، کمی ایستاده گپ زدیم، بعد روی یکی از همون صندلی های فلزی عجیب و غریب کنار سالن نشستیم و مفصل صحبت کردیم، تک تک سوالاتم رو پرسیدم، برام جالب بود که چرا یک نفر باید برای کسی که نمیشناسه وقت بگذاره؟ حین صبت ها متوجه شدم که توی فعالیتهای دانشجویی هم دستی داره و توی انجمن اسلامی دانشگاه فعاله، صحبت هامون به اینجا که رسید، پیشنهاد داد که بهتره بری و حرف های بقیه رو هم بشنوی، گفت نظرات مختلفیه، اگه دوست داری میبرمت پیش اساتید که باهاشون صحبت کنی...

و این اولین مواجهه من بود با انجمن اسلامی دانشگاه فردوسی... از این خاطره که بگذریم، شنیدم میگویند: «زندگی رنج است»، جمله ای که شاید اولین بار سیدار تا - شهزاده هندی - یا همان بودا حدودا پانصد سال پیش از میلاد مسیح به زبان آورده است، نمیدانم، شاید راست گفته باشد! اما به نظرم کمی اغراق کرده...

# برای انسان گرمی آملییم

اما

میتوانم این را بپذیرم که تک تک ما در جای جای زندگی با گوشت و پوست

و استخوان رنج هایی را چشیده ایم، اما شاید برای

برخی از ما، هیچ رنجی بزرگتر

از آینده ای مبهم نباشد، شاید هم

برای برخی بلا تکلیفی، برخی دیگر

رنج انتخاب، اما برای یک دانش آموز که دوازده

سال از عمرش را قمار وعده های دوران بعد کرده است، شاید همه اینها در یک بازه زمانی چند هفته ای روی سرش آوار میشود، رنجی به نام انتخاب رشته! حال وارد دانشگاه که بشوی جنس رنج هایت متفاوت میشود، رنگ و بویی دیگر میگیری... همه اینها را گفتم تا به این نقطه برسم که از شاید لازم باشد یکبار هم که شده از خودمان بپرسیم کارکرد انجمن اسلامی چیست؟ شاید بخش مهمی از پاسخ در همین خاطره نهفته باشد، در دنیایی

که مردمانش بر محوریت منفعت گرایی عمل میکنند و هیچ چیز به اندازه سود شخصی اصالت ندارد، شاید لازم باشد گاهی به دنبال فضاهایی بگردیم که کمی از انسانیت انسان بکاهد، فضایی که بخشی از خودسازی را در دگر سازی ببیند، اعضایش برای رنج های همدیگر مرحم باشند، رشد همدیگر دغدغشان باشد، مجموعه ای واحد که اعضایش علیرغم اختلاف دیدگاه در مسائل مختلف مکمل همدیگرند و کاستی های همدیگر را رفع میکنند...

شاید همه اینها را بتوان در همین جمله امام موسی صدر در در کلیسای کبوشیین بیروت خلاصه کرد که فرمود: « برای انسان گرد آمده ایم، انسانی که ادیان برای او آمده اند... »



کارشناسی حقوق، نوید رجبی



احمد یوسفی

کارشناسی ارشد فلسفه، ۹۳  
دبیرفرهنگی اسبق انجمن اسلامی دانشجویان



## آشنایی مختصر با استاد حکیمی

استاد محمدرضا حکیمی (۱۳۱۴-۱۴۰۰) فرزند عبدالوهاب اصالتاً یزدی که به مشهد هجرت کرده بود، یکی از متفکرین و اندیشمندان مهم و صاحب تالیف که به خاطر اندیشه‌هایش در حوزه‌های مختلفی مطرح بود. هرچند در این سال‌ها در رسانه‌های مهم، خبری از ایشان نبود! نبودن در رسانه‌ها خود قرینه‌ای بر این است که او سخت منقد بوده‌است و انتقادش هم زبانی متفاوت از دیگر منتقدین دارد! و این اندیشه‌هایش در رابطه به مسئله عدالت و حکومت بود که او را ملقب به «فیلسوف عدالت» کرده بود و با کتاب «مکتب تفکیک» تلاش کرد حوزه مکتب معارفی خراسان را معرفی کند و در «الهیات الهی و الهیات بشری» به توضیح مبانی تفکیک پرداخت. در این میان مهم‌ترین اثر وی همان مجموعه «الحیاه» می‌باشد. تسلط وی بر ادبیات عرب زبانزد بوده و شیوه نگارش او خود نشان از تسلط داشت. حکیمی در حوزه علمیه مشهد نزد استادانی چون ادیب نیشابوری، شیخ مجتبی قزوینی و سیدهادی میلانی شاگردی کرد و تا اجتهاد دروسش را پی گرفت. و بعدها با کنار گذاشتن لباس روحانیت، به تهران هجرت کرد و فعالیت‌های علمی و اجتماعی خودش را ادامه داد تا اینکه در شام ۳۱ مرداد ۱۴۰۰ دنیا را به اهلش واگذار کرد.

### معرفی برخی آثار مهم استاد حکیمی

#### ۱. الحیاه

بی‌شک مهم‌ترین اثر مرحوم حکیمی «الحیاه» است که با همکاری برادرانش محمد و علی حکیمی که به ۱۲ جلد رسیده و منتشر شده است. این کتاب یک دایره المعارف علمی پژوهشی است که بر اساس تعالیم قرآن و حدیث نگارش شده است. (الحیاه ج ۱ ص ۱۵). از گذشته در میان مسلمانان اعم از شیعه و سنی موسوعه‌های مختلفی که وظیفه خود را گردآوری احادیث می‌دانسته‌اند، وجود داشته‌است. کتاب‌هایی که در ابواب مختلف اعتقادی، فقهی و اخلاقی تنظیم می‌شدند. الکافی تالیف کلینی جزو کتب اربعه و کتاب الوافی تالیف فیض کاشانی و بحارالانوار تالیف علامه مجلسی نمونه‌هایی از این قبیل کتاب‌ها هستند. الحیاه اما با شیوه‌ای دیگری و تبویب متفاوتی صورت گرفته است. سعی در این کتاب این بوده است که نظام فکری اسلام را در حوزه سیاست، اجتماع و اقتصاد بر پایه آیات و احادیث معرفی کند. محوریت اساسی کتاب الحیاه موضوع عدالت است که تمامی ما بحث کتاب را همچون نخ تسبیحی در کنار هم قرار داده است.

برخی موضوعات مطرحه در کتاب الحیاه عبارتند از شناخت و اصالت آن، اصول کلی رسالت انبیاء، بررسی اقتصاد اسلامی، ارزش انسان، ویژگی‌های حکومت صالح و اصول کلی اخلاقی.

#### ۲. مکتب تفکیک

نام این کتاب، عنوانی است که مرحوم حکیمی برای معرفی مکتب معارفی خراسان بکار برده است و از آن پس این مکتب بدین نام شهرت یافت. حضور میرزامهدی اصفهانی در مشهد و اندیشه‌های فلسفه ستیزانه وی موجب ظهور اندیشه‌ای جدید در مخالفت با فلسفه شد. این اندیشه در میان شاگردان میرزا همچون شیخ محمود حلبی و شیخ مجتبی قزوینی ادامه یافت و از طریق شیخ مجتبی قزوینی به نسل بعد که مرحوم حکیمی از مهم‌ترین آنها بود انتقال یافت. مرحوم حکیمی در این کتاب بنا دارد که تعریفی از مکتب معارفی خراسان بدهد و معتقد است این مکتب بر جداسازی سه روش معرفتی قرآن، فلسفه و عرفان بنا شده است. بعدها کتاب الهیات الهی و الهیات بشری در ادامه کتاب مکتب تفکیک و توضیح مدعای اصلی آن نگاشته شد.

#### ۳. منهای فقر

کتابی که برگرفته از آثار مرحوم حکیمی و به خصوص کتاب الحیاه می‌باشد. موضوع بحث در این کتاب مباحثی است پیرامون فقر، رابطه عدالت و فقر و وظیفه حکومت نسبت به موضوع فقر. مباحث مذکور در این کتاب از موضوعاتی است که متاسفانه علی‌رغم مشهود بودن و عینی بودن آن، مغفول مانده‌است و می‌توان گفت مرحوم استاد حکیمی احیاگر برخی مفاهیم خاک خورده در میان کتاب‌های اهل علم بوده‌اند.

برخی دیگر از آثار استاد حکیمی عبارتند از: عاشورا-غزه، ادبیات تعهد، عقل سرخ، معاد جسمانی در حکمت متعالیه و چندین تالیف دیگر.

برای آشنایی بیشتر با مرحوم حکیمی و آثار ایشان، به کتاب راه خورشید تالیف محمد اسفندیاری رجوع شود.





یادت است آخرین باری که صدایم را شنیدی گفתי همین آمد آمد عید می آیم خواستگاری ات، آن وقت دیگر از ترس پدرت مجبور به دیدن های یواشکی نیستیم؟ اما بهانه کردم که محال است بی پیراهن عروسی به خانهات بی آیم، یادت هست؟ آن موقع به رسم خودت از همان پشت گوشی وعده دادی که جان دلم غصه مخور! این ویروس هم می رود باز ما می مانیم به خاطر دارم؟ تو دلخوش به رفتن این ویروس بودی اما ندانستی آمده است که نرود، آنگونه که تک تک اقوامان را با خودش برد. راستی حالا دیگر عروسیمان جز خودمان ده نفر هم مهمان ندارد، خانهات عروس بی عروسی نمی خواهد؟ جان دل معشوقه بی فروغت! به تو از عشق گفته بودم اما نگفتی خشم بر تو حائل شده است. برای تو من به آوای هر زن عاشقی نی زدم اما سکوت کردی! سکوتت را تحسین گفتم، تو چرا نگفتی آوازت را در نطفه خفگان کرده اند. شبها به یاد چشمانت رویا ساختم اما نیامدی که بشکنی و بگویی ساخته هایت را ویران کردند! به راستی ویرانهات عروس بی عروسی نمی خواهد؟

روزها از قصه های عاشقان در این طرف مرز برایت زمزمه کردم. تو چرا نگفتی که مرز را به حکم نبودنت بسته اند و نگاهت را از معشوقهات دزدیده اند؟ جان من!

کلماتم در ندیدن چشمانت شره می کنند اما به وعده آمدنت خفه شان کردم تا دردت را بفهمند و بدانند درد قلب تو همان دردیست که در جسم من به وضوح لمس می شود. حالی قصه سر هم کردم که بگویم تو توان گفتن نیست، خفگان به مانند غدهای گلویم را چنگ زده است، گنشگان خبررسان گفته اند که زمانه چطور بر تو تنگ گرفته اما نمی دانم از دق آوردن من هم برای تو گفته اند یا که دردت را دیدند و سکوت کردند؟ نمی خواهم برایت کلان کلان سخن گویم که حتی اگر بخواهم در برابرت ناتوانم اما تو بگو چه بر سرمان خواهد آمد؟ قصه سرنوشتمان را کدام نویسنده خواهد نوشت؟ اوضاع بد است اما بدتر از آن این است که جایی را برای پالیدن یقین سراغ نداریم. زندگانی ام به مرگ عزیزانم تلخ شده

است و تو روزگارت به مرگ شرف و انسانیت متصل شده است! دیگر توان حدس حادثه های در دلم نمانده... جانا!

به گذشتان نگاه می کنم؛ به آن وعده های شیرین تو، همان لبخندهای پر عشق من، به لهجه ی دلنشینت که هرزمان زبان باز می کردی در دلم به این عشق آفرین می گفتم! اما تو بگو تا کجای زندگانی قرار است به گذشته بنگرم؟ حال را چه کنم که نمی دانم فردا زنده ام! تا برایت همان شیرینی های کوچک مخصوص خودم را ببزم یا نه؟ اصلا فردا تو را می توانم صدا کنم یا باید به ویرانه ی آرزوهایت تکیه کنم؟ راستی اگر نبودى زمانی از من خواستی آینده نگر خوبی بمانم اما دردت به جانم، درد! جانمان را به سخره گرفته است. دیگر با کدام امید به فردای روشن خودمان بنگریم؟ اکنون! وقتش رسیده است به یک سوالم پاسخ بدهی! ویروس که رفت، شهرت که آزاد شد، عشقمان را از زیر کدام ویرانه در بیاوریم، به حساب کدام ریه نفس به او بدهیم؟ هر پاسخی که بدهی جان من در برابرش صد تکه می شود...

# جان دلم کجاستی؟

شاید زندگی خوشی و رضایت‌مندی در مفید بودن به حال پدر، مادر و دیگران باشد. و گاهی شوقی که آن قدر قدرت دارد که به تنهایی زندگی را برایت معنادار و جاودانه می‌سازد.

از دید آن‌هایی که نگاه خیامی به دنیا دارند، لحظه کوتاهی در خط سیر یک ستاره است و تماماً هیاهوست. پس کمی دیگران را بخندان و بهترین کاری را که می‌توانی انجام بده و چیزی را جدی نگیر. به جستجوی معرفت نرو چون هرچه بیشتر جستجو کنی به تیمارستان نزدیک‌تر می‌شوی. دنبال ایده‌آل و این چیزها نباش چرا که مثل تاختن به طرف یک سراب است. وقتی به آن می‌رسی، دیگر نیست.

از نظرگاه عارف‌پیشه‌گان زندگی شعله‌ای است از وجود الهی. برای این‌گونه افراد چندان قابل فهم نیست که انسان چگونه می‌تواند بدون اعتقاد به قدرتی متعالی - شخصیتی که بتوان با او ارتباطی مؤثر و واقعی داشت - از پس زندگی بر بیاید.

دیدگاه منطقیون چنین است: زندگی زیبا نیست زشت هم نیست؛ چرا باید یکی از اینها باشد؟ زندگی، زندگی است.

افرادی دیگر، این‌طور می‌بینند که زندگی شبیه رودخانه است و پیوسته به پیش می‌رود؛ گرداب‌ها و جریان‌های مخالف هم وجود دارند. اما جریان اصلی رو به جلو است. هر فردی جزء جایگزین‌ناپذیر از این جریان بزرگ، حیرت‌انگیز و پیش‌رونده است که زندگی نام دارد و هیچ‌چیز - طاعون، درد جسمی، افسردگی - نمی‌تواند این نقش را از انسان بگیرد.

در نگرش یک عاشق دل‌باخته، زندگی تعداد نفس‌هایی که می‌کشی نیست بلکه لحظه‌هایی است که نفس در سینه‌ات حبس می‌شود؛ و سهراب سپهری که دیدگاهی پدیدارشناسانه دارد، زندگی آب‌تنی کردن در حوضچه اکنون است.

در کنار تعاریف ارائه شده، تعریف من از زندگی رقص میان شادی‌ها، رنج‌ها، موفقیت‌ها و الم‌هاست. رقصی که در آن همواره باید تعادل رعایت شود.

زندگی برای من چه معنایی دارد؟ چه چیزی مرا به ادامه زندگی وا می‌دارد؟ سرچشمه‌های الهام و انرژی چه چیزهایی هستند؟ هدف یا نیروی محرکه سخت‌کوشی‌ها چیست؟ تسلی و سرخوشی را در کجا می‌یابم؟

این پرسش‌ها، زمانی اهمیت می‌یابد که انسان‌ها با دید انتقادی درمورد فعالیت‌های هدف‌مند خود به تأمل می‌پردازند. فرد احساس می‌کند که باید طول عمر خودش را صرف چیزی کند که به کار دنیا یا آخرت او بیاید. چیزی که دقت در این مورد را افزایش می‌دهد توجه به پایان زندگی است. قطعی بودن مرگ اهمیت این مقوله را صد چندان می‌کند که شاملو نیز به آن اشاره کرده است: «انسان کاملاً بر حسب تصادف به دنیا می‌آید و همین مقدر بودن مرگ است که به زندگی معنا می‌دهد».

مسئله اول اینجاست که ارائه توضیحی از این موارد در عین بدیهی بودن، دشوار است و مسئله دوم اینکه خود انسان باید به زندگی معنا دهد.

از آنجا که ممکن است تعریف هر فرد مطابق با ذهنیات فردی خلاصه شده و وابسته به سایر مفاهیم انتزاعی باشد؛ ترجیح دادم از کتاب ویل دورانت - که در آن از شخصیت‌های مشهور و صاحب‌نظر خواسته تا برداشت و تعریف خودشان را از زندگی بگویند - استفاده کنم.

در اهمیت این موضوع باید چند نکته را ذکر کرد؛ انسان‌ها نه توسط فرآیند زندگی بلکه به‌خاطر نوع تفکر درباره زندگی صدمه یا بهره می‌بینند. بنابراین این که شما زندگی را چگونه می‌بینید بسیار مهم است و در شکل‌گیری روند تکاملی و تعاملی‌اش تأثیر به‌سزایی دارد.

دیگر مسئله، این است که اگر زندگی ارزش داشته باشد، یک ساعت آن هم با ارزش است و اگر ارزش نداشته باشد، هرچه قدر هم آن را کش دهیم، ارزشمند نمی‌شود.

نکته سوم اینکه فلسفه زندگی نباید بر مدار تجربه شخصی پابرجا باشد بلکه باید بر اساس مشاهده گسترده و بی‌طرفانه استوار باشد.

که هر زندگی منم که هنوز

با هم بپوشم لذت تو لبریزم

نه به فکرم که رفته پاره کنم

نه بر آنم که لذت تو بگریزم

«فروغ فرخزاد»



ترک

های پوست

و رنگ سوخته‌ی

رخسار ساکنان این

روستا نشان از آفتابی سوزان

است که بی‌رحمانه می‌تابد.

عدم استفاده و بهره برداری از

زیرساخت‌های موجود در این استان

سبب روی آوردن مردان این روستا به

شغل‌های کاذب و پرخطر، تنها برای نریختن

عرق شرم در رویارویی با اهالی خانواده است.

برق، آب، گاز آرزویی بزرگ برای اهالی این روستاست.

گوش جاده‌های خاکی بنت مدت‌هاست که

به صدای ماشین‌هایی که جهت تامین آب

به شهرهای اطراف می‌روند، عادت کرده است.

نشستن بر روی صندلی و قرار دادن کتاب

درسی بر روی میز به جای زمین؛ سر خوردن

از سرسره و تاب بازی به جای بالا رفتن از

تپه‌ها و زمین‌های خاکی حسرتی است که

بر ذهن کودکان بنت، نقش بسته است.

زنان بنت هنوز هم شب‌ها با این امید

چشم برهم می‌گذارند، که فردا صبح زیر

سقف خانهای چشم می‌کشایند، نه کپر.

به راستی آیا این منطقه جزو ایران نیست

یا مردمانش از ما نیستند؟

امروز فریاد این مردم بلند است اما آیا

به راستی مسئولین کر شده‌اند؟

این مردم در تمام سختی‌ها پای این

انقلاب و آرمان‌هایش ایستادند... مانند

تمام ایران خون جوان‌هایشان را

به پای درخت تنومند انقلاب

ریختند و امروز هم با امید

به آینده می‌نگرند...

به امید شفای عاجل

برای مسئولین

بی‌کفایت!

سال‌های

غریبیست...

سیستان...

انبار غله‌ی ایران...

زادگاه رستم باستان و

رستم‌هایی معاصر چون

شهید میرقاسم میرحسینی،

غبار بی‌توجهی و فساد

مسئولین چهره‌اش را کدر کرده

و سبزی نیزارها و مزارع گندمش را

در میان شن مدفون ساخته است...

سرفه‌های خشک، دیده‌های کم‌سو و

ریگ‌های انباشته در ریه، ارمغانی است

از بادهای ۱۲۰ روزه زابل برای مردمش.

زابل سال‌هاست گویی نفرین شده، طبیعت

با آن قهر کرده و او را به حال خود وانهاده،

همان زابلی که روزی باد در میان سبزه‌هایش

می‌رقصید، صدای آب بازی کودکانش تا فلک

می‌رسید، همان زابلی را می‌گویم که روزی

نام انبار غله‌ی ایران را یدک می‌کشید.

اما زابل امروز هیچ شباهتی به زابل دیروز

ندارد، این باور برای پیرمردانی که نزدیک با

حسرت و اشک جمع شده در چشم به تالاب

هامون خیره می‌شوند بسیار گران است.

لبان ترک خورده این سرزمین تشنه

یک قطره آب است، چشمانش برای

رسیدن آب از افغانستان سفید شده

و گوشش برای شنیدن صدای دوباره

آب از هامون، تنگ شده است.

از سیستان که خاج شویم

بلوچستان به چشم می‌آید.

اوضاع در آنجا نیز گویا

بر وفق مراد نیست

بنت یکی از روستاهای

نیکشهر است. دمای

هوا در آنجا به

بالای ۵۰ درجه

می‌رسد.



# تنگ‌بینی



فاطمه لحاظی

کارشناسی علوم سیاسی، ۹۹

# هژمونی قادران ستاره شانس

NE W

آمریکا در دوره افول خود به سر می‌برد و قدرتمندانی همچون چین، ژاپن، روسیه و اتحادیه اروپا در حال تلاش برای رسیدن به جایگاه برتر ایالات متحده آمریکا هستند ولی نکته مهم این است که حتی چین که یکی از قدرت‌های برتر جهان از نظر اقتصادی و تجاری و... محسوب می‌شود باز هم شکافی بین این کشور و آمریکا وجود دارد؛ با عمقی ۲۰ سال یا حتی بیشتر از آن، تا چین بتواند به قدرت و استحکام آمریکا دست بیابد. اما در بحث انتقال قدرت، کشورها بسته به مبادی عمده قدرت خود در صنعتی شدن وارد مرحله استعداد قدرت شده رشد می‌یابند و سرانجام وارد مرحله بلوغ می‌شوند و در این میان در هر دوره‌ای، یکی از دولت‌ها به بالاترین درجه هژمونیک می‌رسد. با توجه به چنین مقوله‌ای و قدرت گیری صعودی چین، نمی‌توان این موضوع را نادیده گرفت که دیگر قدرت هژمونیک آمریکا رو به افول است و در سالیان آینده این کشور چین است که به عنوان قدرت برتر در جهان شناخته می‌شود و امپراتوری هژمونیک خود را تشکیل می‌دهد. با این تفاسیر شاید با خود بگویید خوب دیگر چین اگر بتواند سکان قدرت را از دست آمریکا در بیاورد قادر است بر سر تا سر جهان سلطه هژمونی که خود را پیاده کند اما باید عرض کنم که صرف قدرت برای پیاده کردن اهداف کافی نمی‌باشد بلکه پذیرش بین‌الملل، عنصری اساسی و جزء لاینفک قدرت هژمونیک محسوب می‌شود و بدون مشارکت و عدم توجه به هنجارها و ارزش‌ها توسط دیگران، اهداف هژمونی با مشکل مواجه خواهد شد.

منابع:

[https://journals.ihu.ac.ir/article\\_202867.html](https://journals.ihu.ac.ir/article_202867.html)

<https://www.irna.ir/news>

[journals.ihu.ac.ir \(https://journals.ihu.ac.ir/article\\_202867.html\)](https://journals.ihu.ac.ir/article_202867.html)

اجرای مشروعیت هژمونیک نیز بزنیم. به طور کلی به منصف ظهور رساندن مشروعیت هژمونیک کاری سهل و آسان نمی‌باشد و هر هسته قدرت فعالی که بتواند از جنبه‌های هژمونیک و طبق قانون بودن آن، مدار مشروعیت پذیری خود را گسترده‌تر گرداند، از سلطه هژمونیک استوارتری برخوردار است. اگر بخواهم سخنان فوق را در یک جمله کلیدی بیان کنم می‌توان اینگونه گفت که سلطه هژمونیک بدون در نظر گرفتن مفهوم مشروعیت معنای تهی و بی‌ارزش دارد.

تا قبل از دوره حکومت ریگان و شروع جنگ ویتنام، آمریکا توانسته بود در زمینه هژمونی خیلی موفق عمل کند و به تعهدات خود در قبال متحدانش عمل نماید ولی بعد از این رویدادها آمریکا به یک هژمون غارتگر تبدیل شد و نتوانست به تعهداتش عمل نماید و آن‌ها را به نتیجه برساند. هژمونی آمریکا بعد از این قضایا رو به زوال و نابودی نهاد. دلیل اصلی این افول را می‌توان در وهله اول به این عامل مرتبط بدانیم که رقیبان قدرتمند آمریکا فرصتی برای اثبات قدرت خود پیدا کردند و دوم اینکه سلطه‌گری در داخل کشور با انتقاد روبه‌رو شده بود و دیگر عوامل داخلی همکاری لازم را به عمل نمی‌آوردند. همانطور که می‌دانیم بعد از فروپاشی شوروی قدرت اصلی جهان را آمریکا در دست گرفت و مشکلات زیادی از طریق فرادستی و سلطه‌ای که در جهان حاکم کرده بود برای کشورهای از جمله عراق، افغانستان، یوگسلاوی و... به وجود آورد و در سیاست‌شان مداخله‌های زیادی انجام داد و حتی این مداخله‌ها همواره ادامه دارد همانطور که می‌بینیم درگیری‌های زیادی بین نیروهای آمریکایی با نیروهای خودجوش محلی در این مناطق وجود دارد. ولی امروزه دیگر

در علم سیاست و روابط دیپلماسی و دیپلماتیک واژگان پرکاربرد زیادی وجود دارد؛ یکی از این کلمات که دایره وسیعی را شامل می‌شود کلمه «هژمون» به معنای سلطه‌گری و فرادستی است که مفهومی برای توصیف تسلط یک گروه اجتماعی بر گروه دیگری که گروه برتر باید به درجه‌ای از رضایت مبنی بر تسلط بر گروه فرودست کسب کند، به قدرت مطلق دست یابند.

به طور کلی واژه هژمون به مفهوم تسلط و برتری بین دول است و نخستین بار در دهه سوم قرن بیستم از مفهوم هژمونی برای تحلیل سیاست داخلی استفاده شده است. همچنین سلطه‌گری انواع مختلفی دارد که شامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی می‌شود. در این نوشته به سیر تحول هژمون در ایالات متحده آمریکا و همچنین وضعیت کنونی آن در دست تحقیق قرار می‌دهیم.

قبل از پرداختن به هر مسئله‌ای باید به این نکته توجه نماییم که هژمونی با امپریالیسم تفاوت‌هایی دارد زیرا در امپریالیسم یا همان امپراطوری برای راهبرد منافع خود ساختارهای سیاسی را با ساختارهای فرهنگی در مشاغل پیوند می‌دهند ولی در هژمونی این امر فقط با موقعیت مکانی پیوند داده می‌شود. در امپریالیسم یک نوع سلطه قدرتمند و مرکزی وجود دارد که تمام قدرت‌ها، از آن قدرت مرکزی است و سلطه اغلب از طریق استعمار مستقیم صورت می‌گیرد ولی فرادستی به این معنا نیست و یک قدرت مطلق از آن خود ندارد و برای رسیدن به قدرت باید مشروعیت کسب کند. همانطور که ذکر شد مشروعیت در این نوع سلطه حرف اول را می‌زند، البته این مفهوم بدین معنا نیست که دیگر مقبولیت در کار نباشد. بی‌شک قدرتی که مشروعیت و مقبولیت را در راستای یکدیگر داشته باشد هژمونی برتری نیز محسوب می‌شود. حال که از مشروعیت سخن به میان آمد خالی از لطف نیست که به چگونگی



سلسله گفتار در باب مفهوم سعادت



گده کتاب



اکران فیلم سینمایی "دیدن این فیلم جرم است"



اکران مستند زندگی میان پرچم های جنگی



سلسله جلسات گده کار و اخلاق تشکیلاتی

# گذشت در سالی که انجمن اسلامی

**شب فرهنگ و جامعه**  
جولانگاه اندیشه  
همگام با دغدغه های جوان امروزی  
سردار سلیمانی، قهرمان ملی یا قهرمان حکومتی

مهمان: دکتر مرتضی نوعی باغبان  
دکترای جامعه شناسی سیاسی

مجری: علیرضا عزیزپور  
کرشناس مدیریت ورزشی ۹۸

یکشنبه ۱۳۹۹/۱۰/۲۱  
ساعت ۱۷

@anjoman\_talk

جولانگاه اندیشه همگام با دغدغه های جوان امروزی



اکران مستند دیوانگی و همراه با تریبون آزاد دانشجویی



افتخار آفرینی نشریه مکتب در بیستمین جشنواره نشریات دانشجویی

شماره ۷۳  
پاییز ۱۳۹۹  
۰۰۳۱

# مکتب

همراه ویژه برنامه به مناسبت شب یلدا

**هنسبنی**

۲۱ ساعت  
دوشنبه، یکم دی ماه  
@Anjoman\_Talk

محل گفتگو با چهره های محبوب علم و فرهنگ

مجری: **محبی جعفری**  
کرشناسی علوم سیاسی ۹۸

میهمان ما: **مژده لوانی**  
مجری و نویسنده

محل گفتگو با چهره های محبوب علم و فرهنگ

**خانه خراب**

به بهانه تخریب ظالمانه ی خانه زن بندرعباسی:  
بررسی علمی و تحلیلی موضوع و ارائه ی راهکار  
علل تکرار این اتفاقات  
با حضور حمزه شکرپان  
وکیل دادگستری و فعال شهری

برگشت ممنوع!

بررسی علمی و تحلیلی موضوع و ارائه ی راهکار


تخریم انتخابات، در چه صورت باید انتخابات را تخریم یا آن شرکت کرد؟  
 تغییر سیاست‌های کلان نظام، مستورن انتخابات یا نهره‌ی جمال، مستور اندیشه‌ها؟  
 رای‌ناتر به نمره‌ای ناپدید وضع فغانی است؟ یا گنشی برای عبور از آن؟  
 و بسیاری دیگر از سؤالاتی که خودا گاه یا ناخودا گاه با آن مواجه می‌شویم...

# گفت‌وگو آزاد

## دانشجویی

با موضوع:  
**انتخابات پیش‌رو، ابهامات و رویکردهای ما**

پنجشنبه 23 اردیبهشت‌ماه، ساعت 21/30  
 برنامه به صورت ویس چت در کانال تلگرامی @ANJOMANFUM برگزار می‌شود.






سلسله گفتمان شریک مشهور

# سعادت

جناب آقای احمد یونسی  
 کارشناس ارشد فلسفه  
 اتاق شورا ساختمان تشکل‌ها

ساعت 18  
 پنجشنبه‌ها

دو در دو با مسئله فلسفین  
 با حضور سجاد علیزاده  
 کارشناس معارف استراتژی

پنجشنبه ۱۳ خرداد، ساعت ۱۶:۳۰  
 دانشگاه فردوسی مشهد، مسجد حضرت زهرا (س)، مجتمع تشکل‌ها





خوانش نمایشنامه

# ماجرای سگی در عجیب


نویسنده: سایمون استیونز  
 کارگردان: سعیده جهان بین

بخش آنلاین در پیج‌های زیر:  
 @ANJOMAN\_FUM  
 @FUMTHEATRE  
 @SAADEEH\_JAHANBIN

خوانش کران:  
 ریحانه رزومش  
 منوچهر نیروی  
 سجاد رضایی  
 محمد صاحب‌الزمانی  
 رایحه صمیم‌زاده  
 مهدیه هاروتی  
 امیرمحمد هادیان  
 فاطمه صالحی  
 زهرا کاظمی

زمان پخش:  
 جمعه ۲۴ اردیبهشت  
 ساعت ۲۱

اکت خوان:  
 سجاد دوستی





رابطه مشارکت و مشروعیت  
 از نگاه امیرالمؤمنین

مهمان:  
 حجت‌الاسلام والمسلمین  
 محمد سرروش محلاتی

پنجشنبه  
 ۱۹م  
 اردیبهشت‌ماه  
 ساعت  
 ۲۱:۳۰

برنامه به صورت زنده از پیج @anjoman\_talks بخش خوانش.




# معرفی کتاب نقشه‌هایی برای گم شدن

محدثه قادری

کارشناسی پرستاری آزاد، ۹۸



گاهی برای یافتن خود باید گم شد چه در جغرافیای ذهن چه در جغرافیای کره خاکی.

گاردمان را در برابر احتمالات و رخدادهای ممکن الوقوع باز کنیم و نیروی جسارت را به مقدار لازم در قلب و ذهنمان آزاد کنیم. در دنیای عدم قطعیت‌ها قدم بگذاریم و به خود تبریک بگوییم برای پیوستن به جرگه بالغین.

کتاب «نقشه‌هایی برای گم شدن» جستارهایی از ربکا سولنیت مورخ و کنشگر اجتماعی است که با ترجمه نیما اشرفی از نشر اطراف منتشر شده است. سولنیت در این کتاب چندین نقشه فلسفی خودزندگی‌نگاری و تجربیاتی برای مسیریابی در ناشناخته‌ها ترسیم می‌کند.

جستار نوعی ادبیات بی‌قرار است که در عین فرم‌گریزی، قالب‌نهایی خود را شکل می‌دهد. راوی، داستان‌ها را سیال‌گونه به سمت هدفی مشترک سوق می‌دهد که هدف‌نهایی و دال مرکزی در این کتاب آبی دوردست است که به آن خواهیم پرداخت.

جستار الگویی است برای دستیابی به شعف حاصل از واژگون شدن فرضیات اولیه در مسیر جست و جو، شعف حاصل از آرام گرفتن در فضایی متلاطم و متغیر.

این کتاب با دستمایه قرار دادن موضوعات مختلف؛ به گم شدن و گم کردن می‌پردازد تا شاید بتوان نگاهی نو نسبت به جهان پیرامون بدست آورد و عدم قطعیت آن را پذیرفت. سولنیت تعابیر قابل تاملی در این کتاب عنوان می‌کند او گم کردن را ناپدید شدن چیزی آشنا می‌داند و گم شدن را پدیدار شدن چیزی ناآشنا. کاشف‌ها گم شدن را تجربه کردند تا توانستند چیز مهمی را کشف کنند.

آبی دوردست؛ مرز بین شناخته‌ها و ناشناخته‌ها...

در اکثر پرسه زنی‌های این نویسنده در بستر زندگی‌اش به مفهوم آبی دوردست می‌پردازد. او به ما نشان می‌دهد که در ناخودآگاه انسان رنگ آبی، با مفهوم دوردست‌ها گره خورده است همان دوردست‌هایی که وقتی نزدیک می‌شوند از هم می‌پاشند.

سولنیت از مخاطبین کتابش می‌خواهد سوال‌های بی‌جوابی که در پستوهای ذهنشان خاک می‌خورد را بازیابی کنند و با زیست تجربی خودشان به آن‌ها پاسخ گویند. او پیشنهاد می‌کند که فاصله بین خودمان و افق‌های ناشناخته را به جان بخریم هرچند این مسیر با شکستگی‌هایی در بطن و روانمان همراه خواهد بود اما با این کار بستر عبور نوربلاغت را در درون خود مهیا می‌کنیم تا درک بهتری از چشم‌اندازهای درون و پیرامونمان داشته باشیم.

در صورت تاب آوری فراز و فرودهای متعدد داستان‌ها، از همراهی با سولنیت در مسیر ناشناخته‌ها لذت خواهید برد. او با گذر از خرابه‌های شهری، نبض طبیعت منتقم را لمس می‌کند، در سردخانه‌های متروک از زندگی‌های زیسته و نزیسته‌ی جنازه‌ها درس می‌گیرد، با سفر در جاده‌های بی‌انتها به خلوت و سوسه انگیز صحراها می‌رسد و با حل معماهای پر رمز و راز با زبان طبیعت آشنا می‌شود، از هنر بندزنی کینتسوگی چین باستان می‌گوید که چگونه زخم دلشان را بند می‌زنند، ما را با سنت‌های اصیل سرخ پوستان آشنا می‌کند که گاه‌ها باید غبطه خورد که چرا ما از این دست آیین‌های مفهومی بهره‌ای نبرده‌ایم. قصه پسرک ناشنوايي را می‌گوید که امید را چطور در سوتش دمید و...

از سری پاراگراف‌های جذاب و قابل تامل کتاب می‌توان به این بند اشاره کرد: «خود» فقط با ارجاع به باقی جهان وجود دارد بدون کوه‌ها، آسمان‌ها و انسان‌ها و موجودات دیگر هیچ «تویی» در میان نیست و آن چیز ثابت جهان است تو خودت منوط و مشروطی، جزئی از محیط خویش به شمار می‌آیی.

در انتها با تک‌بیتی از شاعر بلندآوازه کشورمان جناب عطار نیشابوری، می‌توان مهر تاییدی بر گفته‌های سولنیت زد:

«هیچ دانی که راهرو چون رفت راه؟ هر که افزون رفت، افزون دید راه»

برافراشته‌های آشفته‌گی دو همسایه



امیر حسین اکبری

دبیر سابق واحد اجرایی انجمن اسلامی



## کرچه بریکر پیمان خنشم یادست ملی با چو حکیم که تا سرود جان بدسیم ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هکت

شماره ۷۳- ویژه نامه تابستان ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد

دارای مجوز به شماره ۹۸۳۷۰۲ از کمیته ناظر بر نشریات دانشگاه فردوسی مشهد

مدیر مسئول: فاطمه رسولی

سردبیر: معصومه صفدری

دبیر تحریریه: سیده زهرا محدث حسینی

طراح نشریه: اسما مولایی، نرگس هلالی و زینب بوستانی

صفحه آرا: نرگس هلالی

ویراستار: زهرا نیازمند

هیئت تحریریه:

امیرحسین اکبری، سمانه جمعه‌پور، محمد جولایی‌شکیب، امیرحسین حسن‌پور، صالحه

راهداری، فاطمه رجائیان رضا رزاقی، فاطمه رسولی، محمد صابریان، معصومه صفدری،

سیدمحمد صالح قائمی‌راد، سیده زهرا محدث حسینی، سیدعلی میرزائی، احمد یوسفی،

فاطمه لحاظی، نیلوفر قربانی